

اسارت نوامیس باشقانو و نقش سردار معزز شادلو در این حادثه

علیرضا مهاجری^۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۲۴

چکیده

دوران حکومت خوانین شادلو بر شمال خراسان، دوره ای آکنده از وقایع و حوادث گوناگون است. یکی از مهمترین و البته، آخرین این خوانین، سردار معزز شادلو می‌باشد. دوره حکومت سردار معزز، هم به لحاظ وقایع داخلی و هم تحولات و وقایع سیاسی، دوره ای برجسته و قابل توجه است. یکی از مهمترین این وقایع که بازتاب گسترده ای پیدا کرد؛ اسارت نوامیس باشقانو، توسط ترکمن‌ها بود. در پی این واقعه و شکایت تیره باشقانو به مجلس، سردار معزز نیز به عنوان یکی از مقصران حادثه محاکمه شد.

این تحقیق، مانند بسیاری از تحقیقات تاریخی به شیوه اسنادی نوشته شده و در پی پاسخ به این پرسش است که نقش سردار معزز در حادثه اسارت نوامیس باشقانو، توسط ترکمن‌ها چه بوده است؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که سردار معزز به دلیل حملات ترکمن‌ها به شمال خراسان درصدد بوده است تا این حملات را به مناطق دیگری معطوف نماید و برای جلوگیری از حمله ترکمن‌ها به مناطق زیر سیطره خود در حمله ترکمن‌ها به محل زندگی باشقنوها و اسارت نوامیس آنها به عنوان یک ایلخان و عامل حکومتی، اقدام لازم را صورت نداده است.

کلیدواژه ها: سردار معزز، شمال خراسان، ترکمن‌ها، تیره باشقانو، نوامیس باشقانو.

^۱ - دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد علوم تحقیقات تهران.

مقدمه

با روی کار آمدن دولت صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ق) در ایران، این کشور از آغازین سال‌های قرن دهم هجری، توسط دو دولت سنی مذهب و مقتدر عثمانی از غرب و ازبکان از شرق احاطه شده بود و این مسئله، منشأ بسیاری از تحولات و وقایع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره در این دوره شد. اختلاف مذهبی و ایدئولوژیکی در کنار اهداف توسعه طلبانه ارضی هریک از این حکومت‌ها به شکل قابل توجهی بر اوضاع دولت صفوی تأثیر گذاشت و روابط با این دو دولت، بخشی مهم از تاریخ صفویان را دربرگرفت و باعث جنگ‌ها و درگیری‌های زیادی میان این دولت‌ها شد. پس از اینکه شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۰ق، با پیروزی بر شیبک‌خان اوزبک و قتل او، سلطه صفویان را بر سرزمین پهناور خراسان تثبیت کرد این منطقه بارها در دوره شاه طهماسب و شاه عباس اول، عرصه دست‌اندازی‌های اوزبکان شد.^۲

دوری خراسان از پایتخت صفویان و اهمیت بسیار زیاد این منطقه، یکی از علل تهاجم اوزبکان بود و سرکوب‌های موقتی شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب نیز نتوانست جلوی حمله‌های آنان را بگیرد. به همین دلیل، شاه عباس اول تصمیم گرفت با انتقال کردها به این ناحیه مرزی به دو هدف مهم و اساسی نایل آید. اول، بتواند از نیروی نظامی کردها در مقابل هجوم اوزبکان به خراسان ایستادگی کند و از سوی دیگر از قدرت‌یابی آنان جلوگیری نماید. زیرا کردان به دلیل همبستگی شدید با یکدیگر می‌توانستند نیروی نظامی مهمی را تشکیل داده و علیه حکومت مرکزی وارد عمل شوند. یکی از ایلاتی که در این کوچ به منطقه شمال خراسان آمدند و سپس در بجنورد و اطراف آن از سوی حکومت مرکزی، قدرت را در دست گرفتند، ایل شادلو بود.

شادلوه‌ها، تیره‌ای از ایل بزرگ چشم‌گزک و از کردهای قفقاز بودند که با توجه به اهداف سیاسی و نظامی شاه عباس اول و برای حفظ مرزها از تهاجم و دست‌اندازی دولت‌های همسایه در مناطق شمال شرقی خراسان ساکن شدند و توانستند به گروه و قومیتی مهم در این منطقه تبدیل شوند. از هنگام استقرار این ایل در شمال خراسان، آنان، وظیفه حفاظت از مناطق شمالی خراسان و سرحدات آن و برقراری نظم در مناطق مذکور را از سوی حکومت مرکزی برعهده گرفتند. وظیفه ایلخانی و برقراری نظم در شمال شرق ایران و روابط نزدیک حکام شادلو و فرمانبرداری آنها از سلاطین حکومت‌های مختلف، موجب تثبیت و بقای قدرت این خاندان در این منطقه از دوره صفویان تا اواخر

دوره قاجاریه، یعنی دوره نخست وزیرى رضا خان شد. با قدرتیابی رضاخان، این خان شادلو به دستور رضاخان و به دلایل نامعلوم، محکوم به اعدام شد و با اعدام او، حکومت این خاندان مقتدر بر شمال خراسان پایان پذیرفت.^۴

در دوره سردار معزز، وقایعی در شمال خراسان و نیز در کشور رخ داد که سردار در آنها نقش مهم و برجسته ای ایفا کرد و باعث شد تا او به یکی از چهره‌های مهم سیاسی ایالت خراسان تبدیل شود. یکی از وقایع، به اسارت برده شدن نوامیس باشقانلو بود. در این مقاله سعی بر این است تا روند این اتفاق و چگونگی نقش سردار معزز در این موضوع، مورد بررسی قرار گیرد.

نگاهی به زندگی سردار معزز تا رسیدن به حکمروایی

پس از درگذشت یارمحمدخان در تاریخ ۲۴ شوال ۱۳۲۱ق، پسرش عزیزالله‌خان با اینکه سومین پسر یارمحمدخان بود پس از پدر، بنا به وصیت و خواست او، قدرت را در دست گرفت^۵ عزیزالله‌خان با وجود دو برادر بزرگترش که از معلومات خوب و نیز مهارت‌های نظامی بالایی برخوردار بودند توانست منصب ایلخانی را به خود اختصاص دهد. علت محرومیت دو پسر بزرگتر یارمحمدخان از رسیدن به چنین مقامی به دلیل عدم اصالت خانواده مادریشان بود و از آنجایی که در خانواده حکام محلی هم، موضوع اصالت مادر، مهم و قابل توجه بود دو فرزند بزرگتر یارمحمدخان از رسیدن به حکومت محروم شدند، اما مادر عزیزالله‌خان، بدربی‌بی، دختر نجف‌خان از طایفه کرد قانک‌انلوی اسفراین و دخترخاله یارمحمدخان بود و این موضوع، امتیازی برای عزیزالله‌خان در انتصاب به مقام ایلخانی پس از پدرش محسوب می‌شد.^۶ انتخاب عزیزالله‌خان به عنوان جانشین توسط یارمحمدخان، باعث شورش سلیمان خان و سازماندهی نیروهای کرد و ترکمن، توسط او علیه پدر شد. البته، سلیمان خان، توسط پدر به قتل رسید.^۷

هنگامی که عزیزالله‌خان، حکمرانی بجنورد را در دست گرفت در حدود بیست‌وسه سال داشت. گرچه، اطلاع دقیقی از تاریخ تولد او وجود ندارد، اما این موضوع را می‌توان از گزارش کلنل بیت درباره کشته شدن سلیمان‌خان - برادر عزیزالله‌خان - دریافت، زیرا بیت در همین گزارش که مربوط به سال ۱۳۱۴ق، (۱۸۹۷م)، می‌شود، اشاره دارد که در آن هنگام عزیزالله‌خان، شانزده ساله بوده است.^۸ با این تفصیل می‌توان احتمال داد که او تقریباً متولد ۱۲۹۸ق، (۱۸۸۱م) بوده و در بیست‌وسه سالگی، امور حکومتی و ایلخانی منطقه را در دست گرفته است.^۹

یارمحمدخان در هنگام حیاتش، بسیاری از امور حکومتی منطقه خود را به عزیزالله خان واگذار کرده بود تا به این وسیله، او بتواند تجربیات ایلخانی و انجام امور حکومتی را به دست آورد^{۱۰}. به عنوان نمونه، یارمحمدخان در هنگام اولین مسافرتش به تهران در سال ۱۳۰۷ق، (۱۸۹۰م)، عزیزاللهخان را به عنوان نایب‌الحکومه بجنورد منصوب نمود.^{۱۱} و این عزیزاللهخان بود که در مدت حضور تقریباً چهارماه پدر- سردار مفتح- به او تلگراف زده و جریان امور را در بجنورد و اطرافش گزارش می‌داد^{۱۲}. این توجه در سال‌های پایانی عمر یارمحمدخان به پسرش عزیزالله خان بیشتر شد. به گونه‌ای که او پس از مراجعت از اروپا در سال ۱۳۱۹ق، (۱۹۰۲م)، اختیار قسمتی از امور حکومتی را به جانشین خود، عزیزاللهخان که در آن هنگام در حدود بیست و دو سال داشت، واگذار نمود و خود به کارهای نیمه-تمام، مثل عمران و اتمام قلعه محمدآباد مانه و ساختن مقبره شخصی‌اش در «بش‌قارداش» مبادرت نمود.^{۱۳} کلنل بیت، کنسول انگلیس در مشهد که در آن هنگام در بجنورد به سر می‌برد در این باره، این چنین اشاره دارد:

«سلیمان خان و برادر بزرگترش نصرت‌الله خان که به ترتیب بیست‌ودو و بیست‌وچهار ساله بودند و مادرهایشان از تراکمه کولان بودند هر دو درجه سرتیپی داشتند و هر دو زیردست برادر سومشان که جوان شانزده ساله بودند که جانشین پدر و عنوان ایلخانی را داشت و دارای درجه امیرپنج معادل میجر جنرال را از طرف شاه داشت. راجع به سلیمان خان بایستی گفت که تمام کارهای سخت خارج به عهده او بود و اگر خبر عده‌ای یاغی می‌رسید او بود که بایستی به تعقیب می‌رفت. ولی با تمام این زحمات در ردیف پایین‌تر از برادر کوچکتر قرار داشت و این موضوع به قدری او را ناراحت کرده بود که به فکر افتاد جلای وطن نموده و به خدمت دولت روسیه درآید...»^{۱۴}

یارمحمدخان، علاقه ای خاص به عزیزالله خان داشت و سعی می‌کرد شأن و مقام پسرش عزیزالله- خان را نزد شاه قاجار و دولت مردان و عمال حکومتی بالا برد و به این شکل، او را به عنوان جانشینی شایسته به حکومت مرکزی بشناساند. مثلاً یارمحمدخان در دومین سفرش به تهران که در سال ۱۳۱۲ق، صورت گرفت هنگامی که ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۶۴ق) از احوال فرزندان او جویا شد و در ادامه از تعداد پسران یارمحمدخان و وظایف آنها پرسید. وقتی یارمحمدخان در جواب شاه گفت که عزیزالله خان در سرحد بجنورد است، ناصرالدین شاه این سؤال را مطرح نمود که آیا عزیزالله خان پسر بزرگ است؟ یارمحمدخان در جواب گفت:

«پسر سیم است. شأناً بزرگ است. ... بعد حضرت صدراعظم عرض کردند عزیزالله خان منتخب است و شنیده‌ام بسیار قابل است».^{۱۵}

علاوه بر اقدامات مذکور، یارمحمدخان برای اینکه بتواند موقعیت سیاسی و اجتماعی عزیزالله خان را هرچه بیشتر بالا ببرد و نیز برای حفظ مصالح خود و همچنین فرزندش عزیزالله خان با خانواده آجودانباشی کل، یعنی حسین خان افشار (امیرنظام) پیوند برقرار کرد. به این شکل که دختر خود با نام ترکان بی بی شادلو را به عقد ازدواج پسر آجودانباشی با نام سیف السلطنه (علی اکبر سیف افشار) و دختر آجودانباشی را که مهترتاج افشار (مهر السلطنه) نام داشت به عقد پسرش عزیزالله خان درآورد (۱۳۱۲ق).^{۱۶} خاوری بی شادلو، خواهر یارمحمدخان که بخش دوم سفرنامه سهام الدوله (یارمحمدخان) شرح سفرهای او می باشد درباره این وصلت و مراسم مربوط به آن اشاره هایی در این کتاب دارد. از سخنان او می توان نتیجه گرفت که این وصلت صرفاً سیاسی و بدون توجه به خواست و نظر طرفین به خصوص دختران صورت گرفته بود. به گونه ای که دختر یارمحمدخان به شدت از حضور در تهران و دوری از خانواده ناراحت و بی قرار بود.^{۱۷}

عزیزالله خان در دوران حیات پدر، موفق به گرفتن القاب و عناوین چندی شد. درباره رسم و شیوه لقب گرفتن در دوره قاجار باید به این نکته اشاره کرد که بسیاری از این القاب، عناوینی، توخالی بودند و به تمام کسانی که لیاقت استفاده و داشتن صفت و لقب مذکور را داشته یا نداشتند، اعطا می شد. به عنوان نمونه در دوره ناصرالدین شاه که اتفاقاً عزیزالله خان نیز چند لقب خود را در همین دوره گرفت شاه برای هر فرمانی که به جهت دادن القاب صادر می کرد مقادیر قابل ملاحظه ای پول دریافت می کرد و منشی و کاغذخوان حضور معمولاً روزی ده تا بیست فرمان از این نوع صادر می کرد و این شیوه یکی از منابع کسب درآمد شاه و اطرافیانش بود.^{۱۸} اما در دوره مظفرالدین شاه، کار گرفتن القاب به جایی رسید که برای داشتن آن، صدور فرمان شاه نیز در این خصوص لازم نبود و هر کس، هر لقبی دوست داشت به خود یا دیگران می داد.^{۱۹} با وجود این موضوع، القاب و عناوین گوناگون عزیزالله خان می تواند تاحدودی بیانگر جایگاه و وظایف او در دستگاه حکومتی ایلخانی بجنورد باشد.

اولین درجه و لقبی که عزیزالله خان به داشتن آن نایل شد. در حدود نه سالگی و درجه دوم سرتیپی بود.^{۲۰} سرتیپی، یک منصب نظامی بود و سرتیپ به کسی اطلاق می شد که در رده های نظامی ایران، بالاتر از سرهنگ و پایین تر از امیرتومان قرار داشت و سرتیپ خود به سرتیپ اول، دوم و سوم (سیم)

تقسیم می‌شد.^{۲۱} آشفستگی و بی‌نظمی دستگاه نظامی و اداری ایران در دوره قاجار از اعطای این لقب به یک پسر بچه نه ساله به خوبی آشکار می‌شود، زیرا این موضوع نشان می‌دهد که گذراندن مراتب نظامی و نظایر آن، هیچ تاثیری در گرفتن درجه‌های نظامی در ایران نداشته است.

یارمحمدخان وقتی در سفر دومش به تهران که در سال ۱۳۱۲ق، صورت گرفت از عزیزالله‌خان که در آن هنگام تقریباً ۱۴ سال داشت، صحبت می‌کند نام او را با عناوین و القاب عزیزالله‌خان ایلخانی و عزیزالله‌خان سهام‌الدوله امیرتومان می‌آورد.^{۲۲} لقب، سهام‌الدوله، عنوان موروثی خانواده امرای شادلو بود و نخستین کسی که به این عنوان ملقب شد جعفرقلی‌خان ایلخانی و سپس حیدرقلی‌خان و پس از آن یارمحمدخان بود و البته یارمحمدخان قبل از اعطای این لقب به پسرش، توسط شاه قاجار به عنوان سالار مفخم ملقب شده بود.^{۲۳} درباره لقب امیرتومان نیز باید اشاره کرد که این منصب، یکی از مناصب نظامی بود. دسته‌های سواره نظام در دوره قاجار به واحدهای هزارنفری تقسیم می‌شد. هر واحد هم از ده گروه صدنفری تشکیل و هر گروه نیز به نوبه خود به ده جوخه ده‌نفری تقسیم می‌شد. در ارتش ایران، امیرتومان، امیر و فرمانده یک لشکر صد هزارنفری بود.^{۲۴} نکته مهم درباره این لقب هم این است که این عنوان عزیزالله‌خان هم به هیچ وجه با واقعیت‌های موجود و فرماندهی او بر لشکری صد هزار نفری مطابقت نداشت و البته باید اشاره داشت که در ایران درجات نظامی رؤسای که واحدهای مختلف را تحت فرمان داشتند به هیچ وجه با شمار واقعی نیروهای آنان تطبیق نمی‌کرد.

عزیزالله‌خان در سال ۱۳۱۴ق، که تقریباً شانزده سال داشته درجه میرپنجی که معادل میجر ژنرال بوده را کسب کرد.^{۲۵} درباره این درجه نظامی نیز باید توضیح داد که میرپنج، صاحب‌منصبی بالاتر از مین‌باشی یا سرتیپ و پایین‌تر از امیرتومان بود.^{۲۶} منصب امیرتومانی و سپس میرپنجی عزیزالله‌خان، منافاتی با یکدیگر نداشته است، زیرا یک فرد در ارتش ایران می‌توانست هم زمان دو رتبه نظامی را با هم داشته باشد.^{۲۷} از طرف دیگر، این القاب، هیچ تطابقی با واقعیت‌ها نظامی و اداری ایران دوره قاجار نداشتند و به همین دلیل، استفاده هم زمان از این القاب هم نه تنها مشکلی نداشت، بلکه بر شان و منزلت شخص دارنده لقب هم می‌افزود.

عزیزالله‌خان پس از جانشینی پدر و به دست گرفتن امور حکمرانی بجنورد از سوی امیرخان، برادر عین‌الدوله به عنوان سالارمفخم ملقب^{۲۸} و سپس در سال ۱۳۲۵ق، در دوره استبداد صغیر به عنوان سردار معزز نایل شد.^{۲۹} درباره دو عنوان سردار و سالار باید گفت که این دو عنوان که اصولاً عناوینی

نظامی بوده و برای تعداد زیادی از رجال دوره قاجار با پسوندهای مختلف استفاده می‌شده است. نظیر: سردار معظم، سردار منتصر، سردار مفخم، سردار معزز، سالار جنگ، سالار منتصر و غیره.^{۳۰} گاهی به دلیل تقاضای فراوان برای یک لقب و یا استفاده مکرر آن، یک عنوان برای افراد متعددی به کار می‌رفت که البته خوشایند عده ای نبود.

حوزه حکمرانی سردار معزز، سرحدات ایران از حدود کلات و چهچهه تا استرآباد را شامل می‌شد و حوزه نفوذ و قدرت او تا استرآباد، شاهرود، جاجرم، نردین، جوین، سبزوار و اسفراین نیز گسترده شده بود.^{۳۱} سردار معزز برای انتصابش به مقام حکمرایی و سرحداری، ابتدا ۳۰ هزار تومان به حکومت مرکزی پرداخت که ۵ هزار تومان آن به خاطر به دست گرفتن امور اسفراین بود. او پانزده هزار تومان از این مبلغ را از خزانه خودش پرداخت نمود و بقیه را نیز از بانک روس وام گرفت. سردار معزز بعدها، هنگامی که جهت دیدار با امیرخان سپهسالار، برادر عین‌الدوله به شاهرود احضار شد در مقابل پرداخت هشت هزار تومان دیگر، حکومت گرگان و لقب سالار مفخم نیز به او تفویض شد.^{۳۲}

چگونگی رخداد اسارت نوامیس باشقانلو

در سحرگاه ۱۴ رمضان سال ۱۳۲۳ق، صدای هیاهوی ترکمنان غارتگر و مهاجم، دره تنگ و تاریک چنگان را به لرزه درآورد. این هیاهو، متعلق به دسته‌ای از ترکمنان که تعداد آنها در منابع، بین پنجاه تا پانصد نفر گزارش شده، بود که به دهکده چنگان که در آن سوی خط بجنورد- قوچان و در حیطة حکمرانی والی قوچان واقع بود، حمله نمودند. با وجود فرار اهالی به دلیل شبیخون ترکمنان از هر ده نفر، حدود دو سه نفر، موفق به فرار شده و بقیه توسط آنان اسیر می‌شدند.^{۳۳} ترکمنان در این شبیخون، با کشتن دوازده نفر از اهالی روستا و مجروح کردن چهار نفر، شصت و دو نفر از افراد طایفه باشقانلو را که بیشتر آنان زن و دختران خردسال بودند به اسارت گرفتند و همراه با اسرا و اموالی که غارت نموده بودند به سوی محل سکونت خود بازگشتند.^{۳۴}

در چنین شرایطی، بقیه افراد باشقانلو تصمیم گرفتند تا برای نجات خانواده‌های اسیرشده شان از دست ترکمنان از نیروهای دولت و از جمله سردار معزز یاری گیرند. به همین دلیل، دو تن از اهالی روستای چنگان، خبر این غارت و تهاجم را فوراً به اطلاع یکی از مباشرین معزز رساندند، اما او با آنکه پنجاه سوار در اختیار داشت اقدامی برای رهایی اسرا صورت نداد. باشقانلوه‌ها، علاوه بر سردار معزز از حاکم قوچان و حاکم خراسان نیز استمداد جستند. آصف‌الدوله جواب داد که هفت نفر را به بجنورد

فرستاده تا به این ماجرا رسیدگی کرده و مراتب را به تهران خبر دهند، اما این اقدام نیز سودی برای آنان نداشت.^{۳۵} به همین دلیل، دو تن از اهالی چنگان به نام‌های یوسف و خواهرزاده‌اش علی، پس از آنکه از طریق ارسال تلگرافی به وسیله اداره وزارت خارجه ایران در عشق‌آباد و تقاضای کمک از تهران، تلاش‌های خود را در رهایی اسرایشان نافرجام دیدند، عازم تهران شدند.^{۳۶}

اوضاع سیاسی و اجتماعی شمال خراسان در زمان حادثه باشقانو

به اسارت رفتن نوامیس باشقانو در زمان حکومت حاج غلامرضا خان آصف‌الدوله شاهسون، پسر حاج حسین خان شهاب‌الملک، نظام‌الدوله چاپارچی از طایفه اینانلو بر ایالت خراسان و امارت پسرش، امیرحسین خان در قوچان و حکمرانی سردار معزز بر بجنورد صورت گرفت.^{۳۷} آصف‌الدوله قبل از رسیدن به حکومت خراسان نیز پست‌ها و مناصب دیگری را در دولت قاجار در دست داشت که از آن جمله می‌توان به: حکومت کرمانشاه، حکومت مازندران، استانداری خوزستان، وزارت خالصجات و حکمرانی پایتخترا برشمرد.^{۳۸} دوران حکومت آصف‌الدوله بر هر یک از ایالات بالا، توأم با ظلم و اجحاف به مردم بود. به عنوان نمونه، او در هنگام حکومتش در کرمان، عارض مالیاتی را به دلیل اینکه به او اشاره کرد که قیمت ماست در دوره حکومت او در کرمان در مقایسه با دوره دیگر حکما، چهار برابر شده است، گردن زد، زیرا معتقد بود که قیمت‌ها مربوط به حاکم است و عارض مالیاتی حق دخالت در این موضوع را ندارد.^{۳۹}

وقتی غلامرضا خان آصف‌الدوله در سال ۱۳۲۲ق، به جای سلطان حسین میرزا نیرالدوله برای دومین بار به استانداری خراسان منصوب شد،^{۴۰} بیشتر مناطق خراسان در قحطی و خشکسالی گرفتار بود. علاوه بر کمی بارش باران، هجوم ملخ‌ها به مزارع خراسان، وضع بسیار بدی را برای کشاورزان و دیگر گروه‌های ساکن منطقه به وجود آورده بود. در چنین شرایطی، ظلم و ستم‌های آصف‌الدوله و ماموران مالیاتی اش، باعث فقر و بدبختی مردم و رواج قحطی و تنگدستی آنان شد.^{۴۱} در این میان، اوضاع در قوچان نیز بسیار سخت و طاقت فرسا بود.^{۴۲} فقر و تنگدستی مردم و ظلم و ستم خسروخان شجاع‌السلطنه زعفرانلو، حکمران قوچان باعث شد تا مردم این شهر در تلگراف‌خانه جمع شده و با ارسال تلگراف‌هایی، از آصف‌الدوله، حاکم خراسان بخواهند تا مالیات تعدیل شوند. این موضوع، بهانه‌ای به دست آصف‌الدوله داد و باعث شد تا آصف‌الدوله، شجاع‌الدوله را از حکومت قوچان برکنار و پسر ارشد خود را به نام امیرحسین خان به این سمت منصوب نماید.^{۴۳} حکمرانی امیرحسین خان بر قوچان

نه تنها، باعث بهبود اوضاع مردم این ناحیه نشد، بلکه او در ظلم و ستم از خسروخان نیز پیشی گرفت و مردم قوچان در زمان او برای پرداخت مالیات‌ها مجبور به دخترفروشی شدند.^{۴۴} این موضوع، چنان اسف بار و غم انگیز بود که مرحوم سید محمد طباطبایی در نامه ای به مظفرالدین شاه این گونه نوشت:

«اعلیحضرتا مملکت خراب رعیت پریشان و گداست. تعدی حکام بر مال و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند، می‌برند. قوه شهوتشان بهره‌چهره میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند... پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم، مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمنها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مامورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می‌کردند».^{۴۵}

نقش سردار معزز در حادثه باشقانلو

رقابت‌های میان خان‌های شمال خراسان، مانند سایر نقاط ایران در دوره قاجار از عوامل اصلی این حادثه ذکر شده است. به گونه ای که اشاره شده است: علت اصلی حمله ترکمن‌ها به روستای چنگان و به اسارت بردن نوامیس باشقانلو به این دلیل بوده است که سردار معزز که برادرش، داماد شجاع-الدوله بود، با این اقدام در نظر داشتند تا امیرحسین خان را حاکمی ضعیف و ناتوان در اداره امور قوچان نشان دهند و ثابت کنند که این فقط کردها و نیروهای آنان هستند که می‌تواند از عهده چنین کاری برآیند.^{۴۶}

گرچه، این موضوع را نمی‌توان با قطعیت پذیرفت، اما شواهد نشان می‌دهد که سردار معزز در پیش آمدن چنین اتفاقی، بی‌تقصیر نبوده است. در همین باره، در روزنامه مجلس از قول شخصی به نام میرزا سید علیخان، نوه میرزا جعفرخان مشیرالدوله، یکی از مأموران چاپارخانه خراسان و عشق‌آباد که سابقاً مأموریت گمرک خانه سرحد ترکمنان یموت را عهده دار بوده، آورده است که وقتی این فرد، علت حمله ترکمنان را به روستای چنگان و به اسارت بردن نوامیس باشقانلو جویا شد دو تن از رؤسای ترکمنان به نام‌های شیخی خان و صاطلیق خان که رهبری این هجوم را نیز بر عهده داشتند در پاسخ به سؤال میرزا سید علیخان، نامه‌ای را به زبان ترکی به خط و مهر سردار معزز نشان دادند که در آن، حاکم بجنورد از این گروه از ترکمنان خواسته بود تا طایفه زعفرانلو را غارت کنند.^{۴۷} در ضمن، سردار معزز برای تسهیل کار ترکمنان به هماهنگی‌ها و تمهیدات لازم نیز اشاره کرده و نوشته بود که

راهنماها و بلدهای راه هم آماده نشان دادن مسیر به آنها هستند.^{۴۸} همچنین شیخی خان و صاطلیق خان درباره نحوه غارت و نقش سالار و سهم او از این دزدی و آدم ربایی اشاره نموده بودند که:

«ما هم پنجاه نفر سوار شدیم آمدیم شوقه وردی خان و بداغ و مراد مرگان از سوارة گوکلان به گفته سالار همراه ما آمدند. به هر سرحدی که می‌رسیدیم بلد همراه ما می‌آمد. یک نفر از آدم‌های خود سالار همراه ما از قتلش آمد تا اینکه رفتیم نزدیک قتلش این اسیرها را آوردیم پنجاه هزار تومان نقد و چهل شتر و دویست گوسفند حق اشتراک سالار را از خودمان دادیم، یکصد تومان هم به ورثه آدم سالار که در این شلوغی کشته شده بود دادیم.»^{۴۹}

این نقشه، حسابگرانه و دقیق طراحی شده بود. به گونه ای که در هنگام عبور ترکمنان از تنگه قتلش، شصت نفر سواری که مأمور حفاظت از این تنگه بودند، مانع بازگشت ترکمنان نشدند و وقتی اهالی روستا در صدد برآمدند که خود با ترکمنان به مقابله برخیزند سواران سردار معزز با آنان برخورد کرده و مانع کارشان شده و این گروه را دست‌بسته بردند. ترکمنان یموت پس از بازگشت به آخال، اسرا را به طایفه دیگری فروخته و نصف قیمت این اسرا را به همراه نصف اموال غارت شده که پنجاه هزار تومان بود به سردار معزز دادند.^{۵۰}

واکنش دولت در مقابل اسارت نوامیس باشقانو و عاملان این حادثه

بالاخره با تلاش خانواده‌های اسرا و حضور دو تن از آنان به نام‌های یوسف و علی در تهران و گروه‌های دیگری از ایرانیان که از این اقدام مذموم و ناپسند به شدت متاثر بودند، خبر اسارت زنان و دختران باشقانو به گوش عین‌الدوله، صدراعظم وقت رسید. عین‌الدوله با آگاهی از دخالت سردار معزز در این جریان، او را مکلف نمود تا اسرا را به هر طریقی که شده، پس بگیرد. با اهمال او از این اقدام، صدراعظم، مروخان ترکمن، ملقب به رشیدنظام را با چند سوار مأمور نمود تا حاکم بجنورد را به بازپس گرفتن اسرا وادار کند. با بی‌اعتنایی سردار، نسبت به مأمورین رشیدنظام و عدم موفقیت او، عین‌الدوله، علی‌اکبرخان یافت‌آبادی، سرهنگ کشیک‌خانه را با عده‌ای از نظامیان به این مأموریت گسیل داشت. علی‌اکبرخان نیز از عهده این مأموریت برنیامد و دستور بر این شد که سالار مفخم به تهران آمده و پاسخگوی این واقعه شود.^{۵۱} او، قبل از حرکت به تهران، برات تجاری‌ای به مبلغ ده هزار تومان به عنوان رشوه برای عین‌الدوله فرستاد، اما عین‌الدوله، این رشوه را قبول نکرد و سردار مجبور به حضور

در تهران شد. شایع بوده که علت ردّ رشوه، توسط عین‌الدوله به این علت بوده که او، رشوه بیشتری از آصف‌الدوله دریافت نموده بود تا با جدیت پیگیر نقش سالار در این ماجرا شود.^{۹۲}

قریب چهار و یا پنج ماه از حضور سردار معزز در تهران می‌گذشت، ولی به دلیل رشوه‌هایی که او به درباریان و عمال دولت می‌داد و نیز به این دلیل که داماد وزیرنظام بود و او از سردار حمایت می‌کرد، اقدامی در مقابل حاکم بجنورد صورت نمی‌گرفت و استرداد اسرا نیز از او مطالبه نمی‌شد. تنها اقدامی که صورت گرفت این بود که به فرمان مظفرالدین شاه، سردار افخم به حکومت استرآباد منصوب شد و مأموریت یافت تا کار استرداد و بازخرید اسرا را دنبال کند و مبلغ سی و پنج هزار تومان هم برای مخارج این کار اختصاص داده شد، ولی هیچ یک از این اقدامات در رهایی اسرا مؤثر واقع نشد.^{۹۳}

در همین زمان، وقایع بسیار مهم دیگری در تهران و برخی دیگر از شهرستان‌ها در حال وقوع بود که به رقم خوردن فصل جدید و بسیار مهمی از تاریخ ایران انجامید. این وقایع، حوادث منجر به اعلان حکومت مشروطه و مسائل مربوط به آن بود. عدم اقدام جدی دولت درباره اسرای باشقانلو و حضور یوسف و علی در تهران و بازگویی مکرر این حادثه باعث شد تا این مسئله نیز به عنوان موضوعی مهم در آستانه مشروطه در محافل، توسط رهبران مشروطه و مخالفان دولت، بازگو و در کنار سایر مسائل، دلیلی محکم بر بی‌لیاقتی و ظلم و ستم عاملان حکومت و نیز ضعف دولت باشد. به عنوان نمونه در یکی از اعلامیه‌های اجتماعیهون عامیون که در تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ ق، منتشر شده، این‌گونه آمده است:

«ای اهالی ایران ای فقرای کاسب ایران جمع شوید اتفاق نمایید از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید خودتان را از دست این حاکمان خودمختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی‌دین، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمایید ... مگر در روزنامه قرائت نمی‌نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشوت به سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموشان را بر باد داده ...»^{۹۴}

سرانجام عاملان واقعه اسارت نوامیس باشقانلو

حضور یوسف و علی در تهران که برای بازگرداندن اسرای باشقانلو در تهران در وضع نامناسب و سختی به سر می‌بردند با بحبوحه مشروطیت و وقایع آن همراه شد و با پیروزی مشروطه خواهان پایان یافت. فرمان مشروطه در تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (۱۵ اوت ۱۹۰۶ م) توسط مظفرالدین شاه صادر گردید.^{۹۵} پس از پیروزی مشروطه درحالی که عموم مردم ایران در خوشحالی و شادی این

پیروزی، غرق در شور و شرف بودند یوسف و علی که هنوز برای احقاق حق طایفه خود و استرداد اسرایشان در تهران به سر می‌بردند و کاری نیز از پیش نبرده بودند با افتتاح مجلس اول در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ق، صلاح را در آن دیدند تا تظلم و شکایت خود را در مجلس شورا نیز مطرح نمایند. همین موضوع باعث شد تا این ماجرا، بخش عمده‌ای از مذاکرات مجلس و بحث جراید و انجمن‌ها را به خود اختصاص دهد و علاوه بر رهایی اسرا، برخورد با مقصرین و عاملین این ماجرا نیز در این بحث‌ها مطرح شود.^{۶۶} به عنوان نمونه در مذاکرات جلسه یکشنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۴ق، در جلسه یکشنبه ۴ محرم ۱۳۲۵ق، و در جلسه یکشنبه ۲ صفر ۱۳۲۵ق، به این موضوع اشاره شد. در مذاکرات پنجشنبه ۱۳ صفر ۱۳۲۵ق، بار دیگر، مساله اسرای قوچان از سوی تقی زاده به این صورت مطرح شد:

«...حال سه ماه است درخصوص اسراء قوچان و آصف الدوله گفتگوها شده چرا تا بحال از وزیر داخله خواسته نشده که چه اقدام کرده اند و الان سه روز است آصف الدوله آمده است. چه کرده اند؟ باید اسراء برگردد علاج این کار چیست؟»^{۶۷}.

پافشاری مردم و همراهی انجمن‌های ملی درباره موضوع اسرای باشقانو و انعکاس این مسائل در روزنامه‌ها باعث شد تا آنان کم‌کم، علاوه بر استرداد اسراء، مجازات مقصرین را هم تقاضا کنند. به همین دلیل در اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ق، آصف‌الدوله از حکومت خراسان معزول و به تهران احضار شد.^{۶۸} چند روز پس از ورود آصف‌الدوله به تهران، مردم، روزی، چند ساعت در مقابل مجلس تجمع و واعظین هم درباره محاکمه آصف‌الدوله با مردم صحبت می‌کردند. با پیش آمدن چنین شرایطی، مجلس اعلام کرد که حتماً در روزهای آتی، آصف‌الدوله و سردار معزز با حضور جماعتی از نمایندگان ملت و گروهی از وکلا و وزراء محاکمه خواهند شد و هر یک که در جریان اسارت نوامیس باشقانو مقصر شناخته شوند به مجازات قانونی خواهند رسید.^{۶۹}

با وجود این، آن‌گونه که مجلس اعلام نموده بود محاکمه آصف‌الدوله و سردار، کار ساده‌ای نبود و ناتوانی مجلس در انجام این اقدام با درخواست‌های پی‌درپی مردم باعث به وجود آمدن مذاکراتی در مجلس در این زمینه می‌شد. مذاکرات مجلس اغلب به شکل سؤال و کلا (نمایندگان) از وزیر داخله و یا وزیر عدلیه که قرار بود اقدامی صورت دهد و کاری انجام نداده بود، آغاز می‌شد و غالباً به سرعت از سؤال به استنطاق تبدیل می‌گشت و باعث می‌شد که مجلس، صحنه این‌گونه کشاکش‌ها شود. به

عنوان نمونه، نجم‌آبادی از مذاکرات سه شنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، مجلس اشاره دارد که یکی از وکلا درباره اسرای باشقانو چنین عنوان کرد:

«چنین مذاکره شد که در مطلب اهم حرف بزنیم، حال سه ماه است که از وزارت داخله استرداد اسرای قوچان را خواسته‌ایم، کو؟ چه کردند؟ و چه اقدام نموده‌اند و چند دفعه وعده دادند؟ کدام نتیجه را بخشید؟ آیا این مطلب مهم نیست؟ جواب داده شد که هر وقت از استرداد اسرا صحبت می‌شود پای آصف‌الدوله را داخل نموده مذاکره او می‌شود که باید در مجلس حاضر شود یا نشود و مطلب شخصی شده مقصود از میان می‌رود. ما باید به طوری که هست استرداد اسرا را جداً بخواهیم، گفتند تا وزارت داخله را نخواهیم به جهت استرداد اسرا تکلیف معلوم نمی‌شود. پس خوب است برای روز پنجشنبه دعوت شود».^{۶۰}

این وضعیت باعث شد تا بالاخره، مجلس در جلسه ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، رأی را تصویب کند که طی آن، اولاً اشخاصی که در مظان اتهام هستند باید محاکمه شوند و پس از تحقیق و اثبات جرم به مجازات برسند و مدت زمان بین تحقیق و صدور حکم و مجازات، نباید بیشتر از ۱۵ روز باشد. از سوی دیگر، وزارت داخله باید اقدامی مثبت در راستای استرداد اسرا صورت داده و این اسرا باید تا ۴۰ روز آینده مسترد شوند.^{۶۱}

با این همه، مجلس پس از دو ماه از صدور این رأی، سرانجام در تاریخ ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، یک کمیسیون رسیدگی به ماجرای فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانو در وزارت عدلیه تشکیل داد و این کمیسیون از همان تاریخ آغاز به کار کرد.^{۶۲} اهمیت این اقدام مجلس از نظر مردم چنان بالا بود که روزنامه محاکمات «این روز فیروز را عید ملی» دانست.^{۶۳} مجلس با ترکیب زیر برای محاکمه متهمین غارت باشقانوها شروع به کار کرد: شاهزاده فرمانفرما، وزیر عدلیه، حاجی محتشم-السلطنه، معاون وزارت داخله، سالار منصور، ممتازالدوله، رئیس هیئت مقتنه و دارالترجمه وزارت عدلیه، عداله‌السلطنه، رئیس مجلس تحقیقات به همراه اقتدارالدوله، معاون دومش، آقا میرزا حسین خان منشی کل عدلیه، دبیر مخصوص معاون تحریرات مربوط به دولت روس از سوی وزارت خارجه، مطیع‌السلطنه، مأمور مخصوص از طرف محمدعلی شاه و برای نظارت بر صحت روند محاکمه و مجازات، شش نفر از نمایندگان مجلس هم حضور داشتند که عبارت بودند از: وکیل‌التجار، آقا سید مهدی، آقا میرزا محمود خوانساری، آقا سید حسین بروجردی، تقی‌زاده و میرزا بابا نماینده قوچان و نیز

دو نفر منشی از طرف عدلیه که وظیفه نگارش مذاکرات بودند. به علاوه مدیر روزنامه حبل‌المتین و مدیر روزنامه محاکمات هم روند گفت‌وگوها را ضبط و ثبت می‌کردند.^{۶۴}

با آمدن دو نفر قوچانی- یوسف و علی- که مدعی خصوصی این پرونده بودند، مجلس کار خود را آغاز نمود. با سؤال از این دو فرد، توسط وزیر عدلیه، یوسف در پاسخ به نکاتی اشاره کرد که بیانگر دست داشتن سردار معزز در ماجرای غارت باشقانلویها بود. او اذعان داشت که از زمانی که روس‌ها، ترکمن‌ها را تحت کنترل گرفته‌اند آنها گرچه، گاهی به خاک بجنورد رفته و دزدی می‌کنند، اما فقط یک بار به قوچان حمله کرده‌اند. از سوی دیگر، علاوه بر اینکه، سردار معزز و نیروهایش پس از اطلاع از این موضوع، اقدامی برای مقابله با ترکمنان و استرداد اسرا و اموال صورت ندادند شانزده نفر از اهالی بجنورد نیز برای رساندن سروسات به ترکمنان و راهنمایی آنان، همراهشان بودند.^{۶۵}

بخشی از صحبت‌های یوسف در این جلسه درخصوص واقعه به اسارت رفتن باشقانلویها در پاسخ به وزیر عدلیه این گونه است:

«... وزیر: به حاکم بجنورد اطلاع دادید؟»

یوسف: چه فایده داشت که حاکم بجنورد خودش از واقعه پیش مسبوق بود به همان سوارها که ما را غارت کردند نان و آب می‌داد.

...وزیر: خوب از چه خاکی داخل شدند؟ و از چه منازل عبور کردند؟

یوسف: شش منزل در خاک بجنورد آمدند و اسم منازلی که آمدند انست: موقه، اینچه، امند، خرتوت، راز، قدمیش و ایزمان. از قدمیش وارد ایزمان شدند که جزء خاک قوچان است. از آنجا به سر اوه و چادر که اسمش چنگان است آمدند و ایزمان باجنگان متصل است.

...وزیر: يموت (نام طایفه ترکمنان مهاجم) با شما چه عداوتی داشتند؟

یوسف: چند منزل فاصله بین ما و آنهاست و ما همدیگر را نمی‌شناسیم چه عداوتی با ما داشتند.

وزیر: از بجنوردی‌ها که ۱۵ نفر بودند و ترکمنان را همراهی می‌کردند می‌شناسید؟

یوسف: بلی یکی کدخداحسین...دیگری کدخدا خداداد قدمیشی و غلامحسین گوکلان قدمیشی.

وزیر: فهمیدید کی سیورسات بآنها می‌داد؟

یوسف: دهات جلو راه که خاک بجنورد است.

وزیر: در عرض راه تفنگچی بود؟

یوسف: بلی.

وزیر: خوب آنها درصدد برنیامدند جلوگیری کنند؟

یوسف: چرا دو نفر از تفنگچی‌ها اصغروکیل درصدد برآمدند، ولی کدخدا خداداد و ملامرتضی قلی وو علی و حسن و غلامحسین که همه قدیمی هستند آمده آن دو نفر را گرفته دستهایشان را بسته در خانه حبس کردند تا نتوانند ممانعت کنند.

...وزیر: دشمن دارید؟

یوسف: خیر معامله هم داریم و با کدخدا دوست هستیم،

وزیر: خونی بیتتان واقع شده؟

یوسف: خیر اینها همه بدستورالعمل حکومت بوده و همان دو نفری که خواستند ممانعت کنند مغضوب سالار مفخم شده، یکی را هشتاد تومان، دیگری را سی و پنج تومان جریمه کردند...»^{۶۶}.

استنطاق و سؤال و جواب از آصف‌الدوله و سردار معزز هم از همان جلسه اول آغاز شد. در این سؤال و جواب‌ها، آصف‌الدوله، سردار معزز را مسئول عبور ترکمنان از خاک بجنورد به قوچان داشت. آصف‌الدوله مدعی بود که وظیفه‌اش را اجرا کرده و ماجرا را تلگرافی به اطلاع دولت در تهران رسانده است. این در حالی بود که سردار معزز، هرگونه اطلاع قبلی از حمله را انکار و اظهار نمود که ترکمن‌ها از سرحد روس‌ها به قوچان حمله نموده‌اند و نه از خاک بجنورد و زمانی که تلگراف به دست او رسیده، دیگر کاری از او و نیروهایش ساخته نبوده است^{۶۷}. در اینجا به بخشی از سؤال و جواب وزیر عدلیه از آصف‌الدوله و سالار مفخم نیز اشاره می‌شود:

«وزیر: (خطاب به آصف‌الدوله) کی از این واقعه مطلع شدید؟

آصف‌الدوله: همانطور که عرض کردند بعد از سه بتوسط تلگراف شیروان.

...وزیر: سالار مفخم تلگراف شما را چه جواب داد؟

آصف‌الدوله: خاطر من نیست...میگفت از راه بجنورد نبوده و اگر بوده دنبال کرده ایم رفته اند.

وزیر خطاب به سالار مفخم: خوب اطلاع شما در این باب چیست؟

سالار: اسرا را ترکمنان دوچی که در ینگگی چای منزل دارند که خاک استرآباد است و از آنجا آمدند

که تا محل غارت بیست فرسخ راه است؟

...وزیر: آنوقت در کجا بودید؟

سالار: در اسفراین بودم،

وزیر: خوب در این منازل غذا از کجا می‌آوردند؟

سالار: رسم ترکمن اینست که دو به غروب مانده سوار شده شبانه داخل خاک دشمن شده سحر خود را بمحل غارت رسانیده و غارت کرده فوراً برمی گردد.

وزیر: از کجا وارد خاک قوچان شدند؟

سالار: از میان رود که تا محل اقامت اسرا چهل فرسخ راه است و ۷۶ ده دارد.

وزیر: چگونه این دهات از غارت نکردند؟

سالار: از آنجا شبانه عبور کردند.

وزیر: آصف الدوله به شما تلگراف نزد؟

سالار: بلی بعد از سه روز تلگراف کرد آن وقت ترکمن به خانه هم رسیده بود.

سالار: (درباره غارتگری ترکمنان و اسارت باشقانلویها) این کارها چیز تازه ای نیست، همیشه واقع

میشده است...»^{۶۸}.

لازم به ذکر است در جلسه دوم دادگاه در روز سه شنبه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۵ق، (ژوئیه ۱۹۰۷م)، تشکیل شد سالار مفخم، لایحه‌ای تقدیم مجلس کرد و علاوه بر دفاعیاتی که هنگام استنطاق و سؤال وزیر عدلیه داشت در آن لایحه نیز به این صورت از خود دفاع کرد که:

«دو فقره عرض دارم، یکی اینکه خاک بجنورد مثل خاک روسیه قلعه و قراول‌خانه ندارد و چهل فرسخ خاک بجنورد هم محصور نیست ششصد نفر سوار بجنوردی است که دویست نفر به نوبت سر خدمت حاضر می‌باشند اگر ترکمن بختاً وارد شوند این دویست نفر چه می‌توانند بکنند باید دولت به حکومت استرآباد قدغن کند که از آنها جلوگیری شود.

عرض دوم: حکومت استرآباد برای مصرف قشون سالی مبلغ زیادی جنس و نقد می‌گیرد که مانع شرارت ایل بشود ایل دوه چی سپرده به علیمحمدخان کتولی مفاخرالملک است و بدون اطلاع او اقدامی نمی‌کنند چرا آنها را مسئول ندانسته مرا مسئول دانسته‌اید؟»^{۶۹}.

پس از سؤال و جواب‌های بسیار و ادامه بحث بر تعداد مقصرین این حادثه افزوده شد و حاکم وقت استرآباد، سردار افخم که ترکمنان در منطقه حکومت او سکونت داشتند و رئیس ایل، مفاخرالملک به دلیل اینکه ترکمنان بدون اجازه او نمی‌توانسته‌اند به سوی قوچان حرکت کنند، حتی اگر سردار معزز هم از آنان دعوت کرده باشد، مقصر شناخته شدند.^{۷۰} به همین دلیل، سردار افخم، حاکم سابق استرآباد، شجاع‌الدوله، حاکم سابق قوچان، معزز‌الدوله، برادر آصف‌الدوله، امیرالملک، خواهرزاده او،

امیرحسین خان، پسر آصف‌الدوله و حاکم وقت قوچان، مدیر دیوان و هژبر دیوان قوچانی بر حسب اخطار تازه به مجلس آمدند.^{۷۱}

در نهایت مجلس در جلسه خود در ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق، پس از چهار جلسه بحث و بررسی، رأی خود را در خصوص عاملین غارت باشقانلوه‌ها و اسارت نوامیس آنها صادر نمود.^{۷۲} طبق این رأی، کمیسیون تحقیق بعد از شور، سردار معزز، حاکم بجنورد را در این واقعه مقصر دانسته و حکم به حبس او صادر نمودند و در همان روز او را دستگیر و محبوس ساختند تا فرار نکند و بعداً مجازات او داده شود.^{۷۳} و نیز طبق رأی کمیسیون:

۱. سالار مخمّم به سلب شئون نظامی و برکناری از حکومت بجنورد و پرداخت سیصد تومان برای هر نفر از اسرا در صورت عدم استرداد آنها به خانواده اسرا.

۲. سردار افخم به علت قصور در انجام وظیفه به تنزل یک درجه رتبه نظامی و پرداخت پنج هزار تومان جزای نقدی و یک‌سال محرومیت از خدمات نظامی.

۳. امیرحسین خان، پسر آصف‌الدوله، حاکم قوچان، دو سال محروم از خدمات دولتی و پرداخت سه هزار تومان جزای نقدی.

۴. آصف‌الدوله، والی خراسان به پرداخت دو هزار تومان جزای نقدی محکوم شدند.^{۷۴}

با انتشار رأی، ناراضی‌های عمومی در مورد نتیجه این محاکمه به وجود آمد، زیرا مردم نه تنها مجازات‌ها را کافی نمی‌دانستند، بلکه نقش آصف‌الدوله نیز در جریان دخترفروشی قوچانیان برای پرداخت مالیات به کلی مسکوت گذاشته شده و فقط به موضوع اسارت نوامیس باشقانلو پرداخته شد.^{۷۵} نشریه طنز کشکول درباره این محاکمه و نتیجه آن، چنین نوشت:

«در خصوص اسرای قوچان بعد از مدتی تحقیق و تفتیش بالاخره ثابت شد که این چند نفر به کلی بی‌طرف هستند و براءت ذمه آنها معلوم شد. جناب مفاخرالملک، جناب اکرم‌الملک، جناب سالار مخمّم، جناب شعاع‌الدوله، جناب امیرحسینخان، اما مهمترین که حتماً در این کار مدخلیت تامه داشته‌اند اشخاص مفصله ذیل هستند: بخت، اتفاق، چرخ فلک، روزگار، بی‌نظمی دستگاه دیوان، عدم مسئولیت قانونی، نبودن مجازات در مملکت، رواج رشوه در دستگاه امنای دولت، عدم مراقبت رؤسای ملت و علی‌الحساب وزارت عدلیه آن قدر قدرت ندارد که بتواند بسترهای هزارساله را بشکند و مقصرین را به مجازات برساند. لهذا قرار شد پانزده سال این محاکمه تعطیل و متارکه باشد و بعد از پانزده سال

که اقتدار در دواير دولتي مطابق مسؤليتشان مي‌شود مجدداً به محاکمه شروع شود و بحمدلله اين کار هم به خوبی تمام شد...»^{۷۶}

سردار معزز در خصوص اين رأی به وسيله وکيلش، ميرزا احمد خان حيدري، تقاضای استيناف (تجدید محاکمه) نمود.^{۷۷} گرچه اين اقدامات، تأثيری در تغيير موقعيت سردار معزز نداشت گام مثبتی نیز در راستای استرداد اسرا نیز انجام نشد. توضيح اينکه نخستين گام‌ها برای استرداد اسرا در پاييز ۱۳۲۵ق، يعنی دو سال پس از به اسارت رفتن باشقانلوه‌ها و آن هم نه در نتیجه قدرت مجلس که به خاطر حملات جديد ترکمن‌ها به نواحی استرآباد و شاهرود برداشته شد. سردار سپهدار تنکابنی، داوطلب عزيمت به استرآباد شد. شرط او برای اين لشکرکشی، آزادی سردار معزز بود تا بتواند او را به همراه خود برده و از کمک سواران بجنورد بهره‌مند شود، اما خشم مجلس باعث شد تا او با انصراف از اين خواسته، سرانجام در ۵ شوال ۱۳۲۵ق، عازم شمال شود و در تاريخ ۲۷ شوال به استرآباد برسد. اخبار رسیده از سپهدار، مبنی بر آزادی یا خريداري اسرا، باعث هيجان و خوشحالی مردم می‌شد، اما مشخص نيست که اين اسرا از اسرای قوچان بودند يا اينکه در حملات اخير ترکمن‌ها به اسارت رفته بودند.^{۷۸} در زمان بمباران و تعطیلی مجلس در تاريخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، سپهدار هنوز در استرآباد بود. پس از بمباران مجلس و آغاز دوره استبداد صغير، سردار معزز که یکی از اولين قربانيان روی کارآمدن مجلس و نهضت مشروطه بود و طی حکم نمايندگان مجلس به حبس و برکناری از حکومت بجنورد محکوم شده بود از زندان عدليه رهایی يافت و در دوران استبداد صغير، اميربهادر به او لقب سردار معزز داده و دوباره او را که از زخم خوردگان مجلس و تصميمات آن و بنابرين از دشمنان اين نهضت نیز محسوب می‌شد به حکومت بجنورد فرستاد.^{۷۹}

نتيجه گيري

حادثه به اسارت رفتن نواميس باشقانلو، یکی از وقايع تلخ شمال خراسان در دوره پایانی قاجار و حکمروایی خوانين کرد در اين منطقه بود. با توجه به مطالب بالا می‌توان نتيجه گرفت که سردار معزز در اين حادثه نقش منفي داشته است، زیرا یکی از وظايف اصلی حاکمان کرد شمال خراسان، مرزبانی و حفظ منطقه از ناامنی و آشوب بوده است. از دوره‌های قبل، يورش و شبيخون ترکمنان نواحی گلستان به منطقه حکومتي خان‌های شادلو صورت می‌گرفت و گاهی باعث خسارت و مشکلاتی برای آنها می‌شد. با اين همه، خان‌های شادلو و حاکمان منطقه قوچان، هميشه می‌بايست آماده مقابله با

آنها می‌بودند. با توجه به موقعیت روستای چنگان و رفت و برگشت ترکمنان غارتگر در مسافتی قابل توجه، امکان مقابله با آنها در مسیر برگشت وجود داشت. با این همه و بر خلاف بسیاری از یورش‌های قبلی، سردار معزز، هیچ اقدام جدی در این رابطه انجام نداد. می‌توان نتیجه گرفت که یکی از عوامل سستی و اهمال سردار معزز در این خصوص، رقابت‌ها و دشمنی‌های پنهانی بود که او با حاکم منطقه قوچان، یعنی خان زعفرانلو داشت و با این کار سعی داشت تا ضعف و نالایقی او را بازتاب دهد.



کتابنامه

۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، **روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی**، تهران: سخن، ص ۶۷۵-۶۶۵.
۲. میرخواند، سیدبرهان الدین محمد (۱۳۳۹). **روضه‌الصفاء**، تهران: خیام ج ۸، ص ۲۸۹ و ۲۸۸.
۳. مروی، محمد کاظم (۱۳۹۶م)، **عالم‌آرای نادری**، مسکو: چاپ سنگی، ص ۴ الف.
۴. سعادت نوری، حسین (۱۳۶۴)، **رجال دوره قاجار**، تهران: وحید، ص ۲۶۳؛ مکی، ۱۳۷۶: ج ۵، ص ۵۴.
۵. بیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵)، **سفرنامه خراسان و سیستان**، ترجمه: قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری، بی‌جا: انتشارات یزدان، ص ۱۸۳؛ توحیدی (۱۳۷۱)، ج ۳، ص ۲۵۳ و ۲۵۲.
۶. سهام‌الدوله، یارمحمدخان و شادلو، خاوربی‌بی (۱۳۷۴). **سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی**، به اهتمام: قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۵.
۷. مکی، حسین (۱۳۷۶). **تاریخ بیست ساله ایران**، تهران: علمی، ص ۷۳ و ۷۲؛ **بیت، سفرنامه خراسان و سیستان**، ص ۱۷۸ و ۱۷۷.
۸. بیت، چارلز ادوارد، **سفرنامه خراسان و سیستان**، ص ۱۷۸.
۹. کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان (۱۳۸۰). **فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)**، ترجمه: کاظم خادمیان، مشهد: بنیاد پژوهش‌ها، ص ۱۳۲.
۱۰. سهام‌الدوله، یارمحمدخان و شادلو، خاوربی‌بی، **سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی**، ص ۱۸.
۱۱. همان، ص ۵۷ و ۴۴.
۱۲. همان، ص ۶۳.
۱۳. همان، ص ۱۸.
۱۴. بیت، چارلز ادوارد، **سفرنامه خراسان و سیستان**، ص ۱۷۸ و ۱۷۷.
۱۵. **سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی**، ص ۱۱۱.
۱۶. همان، ص ۱۳۷؛ توحیدی، کلیم‌الله (۱۳۷۱ و ۱۳۷۵). **حرکت تاریخی کرد به خراسان (۱۳۴۴)**، مشهد: انتشارات چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد، ج ۶ ص ۸۶، بهار، ج ۴، ص ۲۸.
۱۷. **سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی**، ص ۱۱۱.
۱۸. مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، **شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)**، تهران: زوار، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۳.

۱۹. سلیمانی، کریم (۱۳۷۹). *لقاب رجال دوره قاجاریه*، تهران: نشر نی، ص ۱۵ و ۱۴.
۲۰. *سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی*، ص ۸۷-۶۶.
۲۱. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲). *تاریخ ارتش ایران از ۵۵۸ ق.م تا ۱۳۵۷ ش*، تهران: آشیان، ص ۲۰.
۲۲. *سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی*، ص ۱۰۵ و ۱۴۹ و ۱۳۸.
۲۳. پایدار، حسین و پروان، بیژن (۱۳۸۴). *انقلاب اسلامی در بجنورد*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۵۵؛ توحیدی (۱۳۷۷)، ج ۵، ص ۴۶؛ سلیمانی (۱۳۷۹)، ص ۸۳.
۲۴. ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸). *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۳۵۳ و ۳۵۲ و ۳۶۱.
۲۵. بیت، چارلز ادوارد، *سفرنامه خراسان و سیستان*، ص ۱۷۸ و ۱۷۷.
۲۶. علی بابایی، غلامرضا، *تاریخ ارتش ایران از ۵۵۸ ق.م تا ۱۳۵۷ ش*، ص ۲۶.
۲۷. ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸). *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*، ص ۳۵۳.
۲۸. کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان. *فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)*، ۱۳۸۰: ص ۱۳۲؛ پایدار و پروان. *انقلاب اسلامی در بجنورد* (۱۳۸۴)، ص ۵۶.
۲۹. نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۷۴). *حکایت دختران قوچان (از یادرفته‌های انقلاب مشروطه)*، تهران: روشنگران، ص ۳۰.
۳۰. سلیمانی، کریم، *لقاب رجال دوره قاجاریه*، ص ۸۰-۷۳.
۳۱. توحیدی، کلیم‌الله (۱۳۴۴). *حرکت تاریخی کرد به خراسان*، ج ۶ ص ۸۶، بهار، ج ۲، ص ۲۳۰.
۳۲. پایدار و پروان، بیژن، *انقلاب اسلامی در بجنورد*، ص ۵۵.
۳۳. نجم‌آبادی، افسانه، *حکایت دختران قوچان*، ص ۲۲؛ توحیدی، *حرکت تاریخی کرد به خراسان*، ۲۷۹ و ۲۸۰.
۳۴. نجم‌آبادی، همان، ص ۲۲.
۳۵. همان: ص ۲۳.
۳۶. توحیدی، *حرکت تاریخی کرد به خراسان*، ص ۳-۱ و ص ۲۸؛ نجم‌آبادی، افسانه، *حکایت دختران قوچان*، ص ۲۳.
۳۷. نجم‌آبادی، *حکایت دختران قوچان*، ص ۱۱ و ۱۳؛ میرنیا، سیدعلی، (۱۳۶۷). *وقایع تاریخ خاور ایران در دوره قاجاریه*، مشهد: نشر پارسا، ص ۱۶۱.

۳۸. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۷۵). تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه، ج ۱، ص ۲۶۱؛ میرنیا (۱۳۶۷)، وقایع تاریخ خاور ایران در دوره قاجاریه، ص ۱۶۳ و ۱۶۱؛ نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۱۵-۱۳.
۳۹. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۲۶۱.
۴۰. میرنیا، وقایع تاریخ خاور ایران در دوره قاجاریه، ص ۱۶۳؛ نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۱۵ و ۱۴.
۴۱. روزنامه حبل‌المتین، شماره ۱۳، رجب ۱۳۲۳ق: ص ۸ و روزنامه ندای وطن، شماره ۱۲، محرم ۱۳۲۵ق: ص ۶.
۴۲. نجم‌آبادی، افسانه، حکایت دختران قوچان، ص ۱۸؛ کسروی، احمد (۱۳۸۱). تاریخ مشروطه ایران، تهران: نگاه، ص ۲۴۰؛ روزنامه مجلس، (رجب ۱۳۲۵ق). آرشیو روزنامه های مجلس، شماره ۱۴۶ و ۱۴۷، ۱۳۲۵: ص ۳.
۴۳. سپهر (۱۳۶۸)، ص ۱۶۰.
۴۴. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۷۵؛ کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ۱۳۸۱: ص ۳۴۱.
۴۵. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۷۵.
۴۶. نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ۱۳۷۴: ص ۲۱؛ توحیدی، حرکت تاریخی کرد به خراسان (۱۳۷۵)، ج ۴، ص ۲۷؛ روزنامه مجلس، شماره ۱۴۶ و ۱۴۷، ۱۳۲۵: ص ۳.
۴۷. روزنامه مجلس، شماره ۱۶۶، رجب ۱۳۲۵ق، ص ۳.
۴۸. روزنامه مجلس، شماره ۱۶۶، رجب ۱۳۲۵ق: ص ۳.
۴۹. روزنامه مجلس، شماره ۱۶۶، رجب ۱۳۲۵ق: ص ۳.
۵۰. نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۲۳.
۵۱. همان، ص ۲۴، توحیدی (۱۳۷۵)، ج ۴، ص ۲۸.
۵۲. نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۲۸.
۵۳. توحیدی (۱۳۷۵)، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۴، ص ۲۸؛ نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۲۴ و ۲۶.
۵۴. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۶۰۹.
۵۵. نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۲۶.

۵۶. محیط‌مافی، محیط‌مافی، هاشم (۱۳۶۳)، **مقدمات مشروطیت**، مشهد: فردوسی و علمی، ص ۲۳۶.
۵۷. توحیدی، **حرکت تاریخی کرد به خراسان**، ج ۳، ص ۲۹۵-۳۰۸.
۵۸. محیط‌مافی، **مقدمات مشروطیت**، ص ۲۳۶؛ کسروی، **تاریخ مشروطه ایران**، ص ۲۴۱.
۵۹. همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۴.
۶۰. نجم‌آبادی، **حکایت دختران قوچان**، ص ۱۰۷.
۶۱. همان، ص ۲۸.
۶۲. اعظام قدسی (۱۳۷۹)، **خاطرات من (روشن شدن تاریخ صدساله ایران)**، ص ۲۸۰-۲۷۲؛ کسروی، **تاریخ مشروطه ایران**، ص ۴۲۲.
۶۳. **روزنامه محاکمات**، شماره ۲، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق: ص ۱.
۶۴. اعظام قدسی (۱۳۷۹)، **خاطرات من (روشن شدن تاریخ صدساله ایران)**، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۷۲؛ **روزنامه محاکمات**، شماره ۲، ۱۳ جمادی‌الاول، ۱۳۲۵ق: ص ۴.
۶۵. **روزنامه محاکمات**، شماره دوم، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵؛ ص ۴-۲؛ محیط‌مافی، **مقدمات مشروطیت**، ۱۳۶۳؛ ص ۳۲۲ و ۳۲۱.
۶۶. اعظام قدسی (۱۳۷۹)، **خاطرات من**، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۷۲؛ **روزنامه محاکمات**، شماره ۲، ۱۳ جمادی‌الاول، ۱۳۲۵ق: ص ۴-۱.
۶۷. **روزنامه محاکمات**، شماره دوم، ص ۳ و ۲؛ محیط‌مافی (۱۳۶۳)، **مقدمات مشروطیت**، ص ۳۲۶ و ۳۲۵.
۶۸. **روزنامه محاکمات**، شماره دوم، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵؛ ص ۳ و ۲؛ محیط‌مافی، **مقدمات مشروطیت** (۱۳۶۳)، ص ۳۲۴ و ۳۲۲؛ اعظام قدسی (۱۳۷۹)، **خاطرات من**، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۷۲.
۶۹. توحیدی (۱۳۷۵)، **حرکت تاریخی کرد به خراسان**، ج ۴، ص ۴ و ۳.
۷۰. نجم‌آبادی، **حکایت دختران قوچان**، ص ۱۵۱ و ۱۵۰.
۷۱. **روزنامه محاکمات**، شماره ۵، ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق: ص ۲ و ۱. و جلسه سوم که در روز پنج‌شنبه ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق، برگزار شد به استنطاق از این گروه اختصاص یافت. همان: ص ۳ و ۲.
۷۲. بهفر، مهری، «واقیبت مسکوت یا افسانه مجهول»، **مجله حقوق زنان**، شماره ۸، اسفند ۱۳۷۷ و فروردین ۱۳۷۸، ص ۵۴؛ توحیدی (۱۳۷۵)؛ **حرکت تاریخی کرد به خراسان**، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۵.
۷۳. **روزنامه حبل‌المتین**، شماره ۶۱، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق: ص ۱.
۷۴. اعظام قدسی، حسن (۱۳۷۹). **خاطرات من (روشن شدن تاریخ صدساله ایران)** ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۱.
۷۵. نجم‌آبادی، **حکایت دختران قوچان**، ص ۱۵۹ و ۱۵۸.

۷۶. روزنامه کشکول، (جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق). آرشیو روزنامه های آستان قدس رضوی، شماره ۱۲، ۲۴: ص ۱.
۷۷. روزنامه محاکمات، شماره ۱۱، ۱۲، ص ۴- ۱.
۷۸. روزنامه صبح صادق، (ربیع‌الاول ۱۳۲۶ق). آرشیو روزنامه های مجلس، شماره ۵۹ ص ۳ و ۲ و شماره ۹۲، ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق: ص ۴.
۷۹. روزنامه ایران نو، (رمضان ۱۳۲۷ق). آرشیو روزنامه های آستان قدس رضوی، شماره ۲۵، ۶. روزنامه‌های ایران نو، شماره ۲۵، ۶ ص ۴؛ کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۷۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی